

تحلیل رمان هرس بر اساس نظریه سوگ

* محمدحسن حسن‌زاده نیری

** اعظم زنگنه

*** آزاده اسلامی

چکیده

آسیب‌های ناشی از جنگ و تأثیرات متفاوت آن بر زندگی و روان انسان‌ها یکی از موضوعات مهم مرتبط با ادبیات جنگ است. در این میان، زنان و کودکان بیشتر از دیگران در معرض این آسیب‌ها از جمله سوگواری‌های ناشی از جنگ قرار می‌گیرند. براساس نظر کوبلر راس، سوگواری دارای مراحل است که فرد سوگوار در طول مدت سوگواری همه یا بخشی از آنها را پشت سر می‌گذارد. این مراحل عبارتند از: شوک یا انکار، خشم، چانه‌زنی، افسردگی و پذیرش. رمان هرس نوشته نسیم مرعشی، مسیر شخصیت اصلی رمان را طی مراحل سوگ به تصویر کشیده است. پژوهش حاضر نشان می‌دهد شخصیت داستان به سبب از دست دادن نزدیکان خود در جنگ، دچار روان‌پریشی شده و به علت مشکلات فرهنگی و نگاه زن‌ستیزانه جامعه و اتکای بیش از حد به حضور مردان در جامعه و نیز عدم همدلی اطرافیان نتوانسته است مراحل سوگ را طی کند و به مرحله پذیرش که عالی‌ترین مرحله پس از سوگ است، برسد. همچنین بررسی نشانه‌ها و نمادهای داستان در راستای رویکرد فمینیستی، نشان می‌دهد که رمان هرس دوری زنان از مردان را راهی برای شکوفایی زندگی زنان می‌داند.

واژه‌های کلیدی: ادبیات جنگ، هرس، نسیم مرعشی، مراحل سوگ، فمینیسم.

Email: mhhniri@yahoo.com

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه علامه طباطبایی

Email: zangane808@gmail.com

** دانش‌آموخته دکتری ادبیات عرفانی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین

Email: Eslami2534@gmail.com

*** دانش‌آموخته دکتری ادبیات عرفانی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (نویسنده‌مسئول)

تاریخ دریافت: 99/7/7؛ تاریخ پذیرش: 99/8/5

1) مقدمه

داستان و به‌ویژه رمان بازتاب‌دهنده جلوه‌های گوناگون فرهنگ جامعه از جمله مشکلات مادی و معنوی جامعه خود نیز هست. امروزه، با توجه به رویکرد خواننده‌محور به متون، سطرهای نانوخته در هر متنی اهمیت فراوانی پیدا کرده است. فهم این سطور و به بیان دیگر، کشف لایه‌های پنهان متن، به معنایابی بیشتر متن کمک می‌کند.

نسیم مرعشی، یکی از نویسندگان پرمخاطب است که با دو اثر پرفروش خود، «پاییز فصل آخر سال است» و «هرس» توانسته است مخاطبان زیادی پیدا کند. «هرس» رمانی است پرمخاطب که طی کمتر از یک سال به چاپ شانزدهم رسیده و بارها در ویتترین قفسه رمان‌های پرفروش قرار گرفته است. توجه نویسنده به مسائل و مشکلات زنان از منظر فرهنگی، این اثر را از منظر روان‌شناسی و جامعه‌شناسی قابل تأمل کرده است.

یکی از شاخه‌های مهم نقد جامعه‌شناختی، نقد فمینیستی یک اثر است. نقد فمینیستی بر آن است که تصویر روشنی از نابرابری‌های موجود نسبت به زنان در جامعه به دست بدهد و همچنین دریچه‌ای به سوی نگاه و تفسیر زنانه نسبت به مسائل مختلف باز کند. رمان هرس از این منظر که محور اصلی آن دغدغه‌های زنانه و همچنین دارای زبان، لحن و شخصیت پردازی زن‌محور است، می‌تواند زمینه‌ای خوب برای چنین پژوهشی باشد. از سوی دیگر، توجه متن به مشکلات و مسائل روانی زنان جنگ‌زده، به این رمان ظرفیت تحلیل و بررسی روان‌شناختی داده است. پژوهش حاضر، با دو رویکرد روانشناختی و جامعه‌شناختی به بررسی این اثر ادبی می‌پردازد. با توجه به اینکه تاکنون هیچ نقد جدی درباره‌ی این رمان پرمخاطب صورت نگرفته است، انجام این پژوهش از نظر نگارندگان این مقاله ضرورت داشته است.

2) خلاصه و معرفی داستان

هرس، رمانی است درباره‌ی آسیب‌های پیدا و پنهان جنگ که نویسنده تلاش کرده است در کنار بسط و شرح این آسیب‌ها از معضلات فرهنگی مربوط به زنان نیز پرده دارد. این اثر باورهای غلطی را که شخصیت زن سنتی را فراگرفته است به‌شکلی اغراق‌آمیز برجسته و نمایان می‌کند و عوارض نگرش و باورهای نادرست را نسبت به مسأله زن بودن مخصوصاً زیر سایه سنگین جنگ برجسته می‌سازد. شخصیت اصلی این داستان، زنی روان‌پریش است به نام نوال. نوال تنها پسرش و پدر و پسرعموهایش را در جنگ از دست داده است. ویران شدن خانه و زادگاهش، خرمشهر، و به تبع آن مهاجرت به اهواز نیز سبب شده نوال دچار فویبای از دست دادن مردان شود. او نمی‌تواند وظایفش را در برابر همسرش، رسول، و فرزندانش به خوبی انجام دهد. او تمام

شهر و کوچه پس کوچه‌ها را خالی و عاری از مردان می‌بیند و رنج می‌برد. نوال با داشتن دو دختر سالم، برخلاف میل رسول و با اصرار خود او، برای بار دیگر به امید پسر دار شدن آبتن می‌شود. حال نوال - که از ابتدای بارداری گمان می‌کرده فرزند پسری در شکم دارد - همینطور رسول بهتر می‌شود و به آینده امیدوار می‌شوند. خانه پر از هیاهو و نشاط می‌شود و نوال مورد تکریم و مهر و نوازش بیشتری از جانب اطرافیان قرار می‌گیرد. در آخرین روزهای بارداری که رسول برای مأموریتی چند ماهه به کویت رفته است، ورق برمی‌گردد و نوال متوجه می‌شود فرزندش دختر است. این خبر که برای نوال بسیار تلخ و ناامید کننده است، او را بر آن می‌دارد تا با دادن پول به بهیار بیمارستانی که قرار است در آن سزارین کند، فرزندش را با فرزند پسری تعویض کند. با هماهنگی بهیار بخش، روز زایمان، تهانی، دختر نوال که به سندروم داون هم مبتلا هست، با پسری از یک خانواده عرب جابه‌جا می‌شود و تهانی با پسری که فرزند خودش نیست، به خانه برمی‌گردد. خانه پر می‌شود از سرور و تحسین و جشن. همه خوشحالتند مگر خود نوال. دل‌نگرانی‌های نوال نسبت به فرزندی که زاییده است و هرگز او را ندیده است، حال او را روز به روز بدتر می‌کند. تا جایی که تحمل نمی‌کند و تمام ماجرا را برای رسول می‌گوید و پرده از راز پنهانش برمی‌دارد.

رسول، نوال را از خودش می‌راند و از او می‌خواهد که برای همیشه از خانه برود. از طرف دیگر، دختر بیمارش، تهانی، را با اصرار زیاد از خانواده سرپرست او می‌گیرد و به خانه خودش می‌آورد. چند سال با مشقت می‌گذرد و تهانی می‌میرد. مرگ تهانی و دل‌تنگی‌ها و خستگی‌های رسول سبب می‌شود تا همراه ناپسری‌اش، مهزیار، نوال را پیدا کند و بخواند او را به خانه بیاورد. رسول، نوال را در روستایی جنگ‌زده و در خانه‌ای به نام دارالطلعه که خاص زنان بی‌مرد و فرزند است، پیدا می‌کند. روستا خالی از مردان است. نخلستان این روستا سوخته است و ثمر نمی‌دهد. ام‌عقیل که مسئول زنان دارالطلعه است، اصرار دارد که نوال حداقل تا یک سال دیگر همان‌جا بماند. نوال که در این مدت برای نخل‌های سوخته و بی‌سر مادری می‌کرده و با آنها حرف می‌زده و ناز و نوازشان می‌کرده، توانسته است نخلستان را دوباره زنده کند. حالا نخل‌ها کم کم دارند جوانه می‌زنند و بچه می‌دهند.

(3) نظریه سوگ

مرگ و فقدان عزیزان، از پیشامدهای ناگواری است که بنا به سرشت طبیعت، انسان‌ها ناچارند با آن روبه‌رو شوند. گاهی بازماندگان متوفی به سوگ می‌نشینند و گاهی فرد با مرگ قریب‌الوقوع و حتمی خود مواجه می‌شود. در حالت دوم، این فقدان و مرگ اغلب با حضور یک بیماری

لاعلاج و منتهی به مرگ، در فرد ایجاد می‌شود. در هر دو حالت، افراد به علت این فقدان به سوگ می‌نشینند و با اندوهی بزرگ مواجه می‌شوند. چگونگی مواجهه افراد با مرگ خود و نزدیکان خود، برای همه یکسان نیست. اما در مجموع همه این افراد سوگوار دورانی را طی می‌کنند که ممکن است برای برخی کوتاه باشد و برای برخی دیگر طولانی. شدت عوارض ناشی از مواجهه با مرگ، به عواملی مانند میزان آسیب‌پذیر بودن فرد و نیز آموزه‌های تربیتی و فرهنگی او بستگی دارد. الیزابت کوبلر راس، ملقب به پزشک مرگ‌شناس، اولین فردی است که تحقیقات گسترده‌ای در این زمینه انجام داده است. او سی سال از عمر خود را صرف مطالعه درباره افرادی کرد که یا به بیماری‌های لاعلاج مبتلا شده و در انتظار مرگ بودند و یا بازماندگان فرد متوفی بودند و در سوگ عزیز از دست رفته خود نشسته بودند. از حاصل این تحقیقات درازمدت، نتایج قابل توجه به دست آمده است.

کوبلر راس (1386) بر این باور است که افراد سوگوار (بیماران در انتظار مرگ یا بازماندگان متوفی)، پنج مرحله را طی می‌کنند. این مراحل عبارتند از: شوک و انکار (مرحله ای که در آن بیمار یا بازمانده متوفی مرگ خود و یا عزیز خود را باور نکرده و انکار می‌کند)، خشم (مرحله‌ای که در آن بیمار یا بازمانده خبر مرگ را قبول می‌کند و منکر نمی‌شود. اما خشمگین است و هر کس و هر چیزی را ممکن است مورد سرزنش قرار بدهد و مدام با خود می‌گوید: چرا من؟)، چانه‌زنی (مرحله‌ای که در آن بیمار برای بیشتر زنده ماندن خود اصرار می‌کند. مثلاً می‌گوید باید آنقدر زنده بمانم تا عروسی فرزندانم را ببینم)، افسردگی (مرحله‌ای که با ناامیدی، پوچی، کناره‌گیری و حزن همراه است) و پذیرش (مرحله آخر دوران سوگ است و هر کسی باید تلاش کند تا به این مرحله برسد. در این مرحله، فرد با خودش آشتی می‌کند. در همین مرحله است که فرد سوگوار دوباره به زندگی برمی‌گردد و با مرگ خود یا فقدان عزیزان خود کنار می‌آید). وی، پذیرش را عالی‌ترین مرحله و زمینه بازسازی و برگشتن فرد به زندگی می‌داند. همچنین معتقد است که همه افراد سوگوار، الزاماً به پذیرش نمی‌رسند و ترتیب و بروز این مراحل و نیز شدت آنها در همگان یکسان نیست.

4) مراحل پنج‌گانه سوگ در داستان هرس

همان‌طور که مهمترین و عالی‌ترین مرحله از مرحله پنج‌گانه سوگ، مرحله پذیرش می‌باشد، در داستان نیز بیشترین توجه و تأکید نسبت به همین مرحله هست. چهار مرحله انکار، خشم، چانه‌زنی و افسردگی مراحل هستند که پیش‌درآمد مرحله پذیرش به شمار می‌آیند. فرد نباید در

هیچ‌کدام از این مراحل بماند و توقف کند تا بتواند در نهایت به آخرین مرحله که همان پذیرش است، برسد.

در این داستان دو شخصیت نسبت به مرحله پذیرش در نقطه مقابل هم قرار دارند؛ نوال و همسرش رسول. رسول به آسانی وارد این مرحله می‌شود و امید به زندگی و بازسازی آن در او به وجود می‌آید و رشد می‌کند. در نقطه مقابل نوال به شدت کند پیش می‌رود و تا پایان داستان که نشانه‌هایی از پذیرفتن او و شروع دوباره زندگی او پیدا می‌شود، همچنان در مراحل پیشین باقی می‌ماند. رسیدن به پذیرش برای نوال سال‌ها به طول می‌انجامد. نویسنده در قالب کنش‌ها و اتفاقات داستانی، دلایلی برای «به پذیرش رسیدن» نوال نشان می‌دهد. در انتهای داستان نیز با آوردن نشانه‌هایی، این بار دلایل دیگری برای «به پذیرش رسیدن» شخصیت فقدان زده داستان به تصویر می‌کشد. در داستان این مراحل چهارگانه قبل از پذیرش با شدت و ضعف متفاوت و بدون نظم و ترتیب آورده شده‌اند. گاهی مرحله‌ای از ابتدا تا انتها بر سایر مراحل سایه افکنده و ردپایش در تمام داستان دیده می‌شود. این مراحل به تفکیک در زیر بررسی شده‌اند.

1-4) مراحل قبل از پذیرش

آخرین مرحله سوگ پذیرش نام دارد و به منزله به دست آوردن توانایی دوباره برای زندگی کردن است. در تمام افراد فقدان‌زده این مراحل الزاماً یکسان و به یک حد و میزان نیستند. ممکن است برای برخی تعدادی از این مراحل بروز و ظهور نکند و یا آنقدر این بروز و ظهور تند و شتابان و بدون توقف باشد که فرد سوگواری یا اطرافیان او چندان متوجه نمود آن مراحل نشوند. رسول، نمونه بسیار خوبی است برای کسی که از تمام این مراحل آنقدر سریع جهش می‌کند که در همان ابتدای فاجعه در مرحله پذیرش قرار می‌گیرد. او حتی بر روی قبر فرزندش نیز نشانه و علامتی نمی‌گذارد تا نبودن و فقدانش را راحت‌تر بپذیرد.

1-1-4) شوک یا انکار

مرحله شوک یا انکار در داستان چندان مشخص و مجزا نیست. اما می‌توان گفت در تمام طول داستان به بخش‌های پایانی که با ورود و سکونت نوال به دارالطلعه همراه است، می‌توان این را تشخیص داد و گهگاه نیز نشانه‌ای از شوک و انکار را در داستان دید. اصرار نوال بر زندگی در خرمشهری که حالا سوخته است و جنگ و ویرانی‌های ناشی از آن جایی برای زندگی در آن نگذاشته است، نشان‌دهنده انکار از بین رفتن آن شهر است.

4-1-2) خشم

نشانه‌هایی که بیان‌گر مرحله خشم شخصیت فقدان‌زده (نوال) در داستان است، به صورت غیرمستقیم آمده است. در داستان بارها می‌خوانیم که نوال از فقدان تمام مردان در شهر می‌نالند. رسول نیز بارها از اینکه نوال او را مرد نمی‌داند، گلایه می‌کند. این «مرد ندانستن» رسول نشان‌دهنده خشم نوال است. «هرس» داستان فقدان مردان است و نوال نیز مردان را فقید و از دست‌رفته می‌بیند. محل بروز خشم او نیز همچنان یکی از «مردان از دست‌رفته» یعنی رسول است: «هیچ وقت مرد حسابم نکرد خاله. هیچ وقت. هیچ وقت مونه تو مردا نمی‌شمرد» (مرعی، 1396: 154). این خشم از متوفی سابقه دیرین دارد و تا به امروزه نیز آثار و ردپاهایی از آن در فرهنگ‌های گوناگون به‌جا مانده است. همچنین سنت سنگ بر خاک مردگان گذاشتن و در فرهنگ سنتی، با تکه سنگی به آرامی بر گور مردگان ضربه زدن، بازمانده آیینی است که به مردگان به نشانه خشم و انزجار از مرگشان، سنگ پرتاب می‌کردند. خشم نسبت به فرد مرده، از گذشته به شکل یک سنت آیینی خودش را نشان داده و هنوز هم در برخی فرهنگ‌ها نمود دارد. «عبرانی‌های باستان، نعش را کثیف می‌دانستند و معتقد بودند که نباید به آن دست بزنند [...] بسیاری از اقوام دیگر هم رسم و رسومی دارند که جسد را بد می‌دانند و همه اینها منشاء از خشمی می‌گیرد که هنوز در همه ما وجود دارد، یا از اذعان آن اکراه داریم» (کوبلر راس، 1386: 21). در فرهنگ و فقه اسلامی نیز، جسد میت از نجاسات محسوب می‌شود و برای تطهیر شدن، به غسل خاصی نیاز دارد. این مطلب می‌تواند تأیید و مصدق برای نظریه کوبلر راس باشد که قائل است خشم در وجود فرد داغ‌دیده نسبت به شخص متوفی وجود دارد.

4-1-3) چانه‌زنی

چانه‌زنی، یکی از مراحل سوگ است که بیشتر درباره بیماران لاعلاج و در انتظار مرگ مصداق دارد و در مورد افرادی که یکی از نزدیکان خود را از دست داده‌اند، معمولاً اتفاق نمی‌افتد. زیرا اگرچه بیمار در شرف مرگ، بعد از گذراندن مرحله شوک و انکار، دیگر خبر مرگ خود را تکذیب و انکار نمی‌کند اما او همچنان هنوز زنده است و به مرحله قطعیت نرسیده است. بنابراین، طبیعی است که کورسوی امیدی در دلش روشن شود و او را بر این گمان دارد که شاید بتواند مرگ خود را به تأخیر بیاورد. اما همین مسأله، در مورد بازماندگان متوفی به نحو دیگری است. آنها پس از گذراندن مرحله انکار، با قاطعیت می‌پذیرند که عزیزشان مرده است. در رمان «هرس» دو جریان موازی سوگ وجود دارد؛ یکی، مرگ خانواده نوال و ویران شدن خانه و شهر او در جنگ است. دیگری، به دنیا آمدن فرزند دختر (فقدان فرزند پسر) است. در این داستان نوال زمانی می‌فهمد

که فرزندی که در شکم داشته و به گمان او و دیگران پسر بوده، در تشخیص دقیق تر و قابل اعتمادتر، حالا دختر گزارش شده است، برای نوال که هنوز باردار است و فرزندش به دنیا نیامده است. نپذیرفتن حرف پزشک و خبر قاطعانه دختر بودن فرزند او، می‌تواند نوعی چانه‌زنی به شمار بیاید: «مگر خواب ندیده بود رسول یک تفنگ قایم کرده توی خانه و از وحشت پریده بود از خواب و مادر رسول که شنیده بود کل کشیده بود که خواب تفنگ یعنی بچه پسر است؟ مگر خواهرهای رسول چندبار نمک روی سرش نریخته بودند و او به جای سر به صورتش دست کشیده بود؟ مگر طلا به مچش آویزان نکرده بودند؟ مگر اسم بچه‌اش را مه‌زیار گذاشته بود؟ مگر رسول برای پسرش اتاق درست نکرده بود؟ مگر جنگ تمام نشده بود؟ مگر قرار نبود روزهای خوب بیابند؟» (مرعشی، 1396: 57).

4-1-4 افسردگی

افسردگی یکی از نشان‌های بارز و بسیار شایع دوران سوگ است. این مرحله معمولاً زمان زیادی فرد را گرفتار می‌کند. در «هرس»، نوال تا پایان داستان این عارضه را با خود به دوش می‌کشد. نشانه‌های زیادی برای افسردگی او در داستان می‌توانیم ببینیم؛ از توجه نکردن به خود و خانه و خانواده تا نخندیدن او را می‌توان دلایل کافی برای افسرده بودن او دانست. در داستان این‌طور به نظر می‌رسد که نوال تا قبل از شنیدن خبر پسر بودن فرزندش، چندان نخندیده است. در داستان رسول به نوال می‌گوید: «بذار با هم باشیم. بعد چند سال داری می‌خندی؟ بس نشده برام» (مرعشی، 1396: 37): «سر شام رسول به نوال گفت "پسر داشته باشیم دیگه نمی‌گی مرد نیست. می‌دونم. دیگه نمی‌گی بریم از ئی شهر. مثل قبل جنگ می‌شی. مثل او روزا. به خودت می‌رسی، به مو، به دخترا، خوب خوب می‌شی"» (مرعشی، 1396: 37).

دلیل اصلی این افسردگی، مصائب جنگ و مرگ پسران و مردان خانواده و شهر اوست. این مرحله افسردگی در نوال بسیار طولانی است. او قادر نیست به‌راحتی از این مرحله بیرون بیاید و با گذشت سال‌ها پس از آن حوادث ناگوار، همچنان آثار افسردگی را در خود دارد. در جایی از داستان، سخنان ام‌عقیل، یکی از شخصیت‌های داستان، درباره نوال این امتداد افسردگی نوال را نشان می‌دهد: «به زور آوردمش. نمی‌اومد که. می‌گفت هیچ جا براش بعدِ خرمشهر جای زندگی نمی‌شه. باید بمونه. می‌گفت سرنوشتشه بمونه. جای دیگه‌ای نباید بره. می‌گفت مو مادر همه ای جنازه‌هام که ئی جا مُردن. نمی‌تونم برگردم. باید بمونم سر خاک‌شون. ولی هرطور بود آوردمش» (مرعشی، 1396: 24).

4-2- مرحله پذیرش

در «هرس»، رسول همان ابتدای داستان به مرحله پذیرش می‌رسد. رفتار منطقی او در برابر پیشامدهای ناگوار داستان و نیز امیدواری او نسبت به آینده تأییدی بر این مسأله است که او این پیشامدها را پذیرفته است. برای همین به دانشگاه می‌رود و برای آینده دخترهایش برنامه‌ریزی می‌کند: «صد بار گفته بود که دیگر بچه نمی‌خواهد. گفته بود که می‌خواهد همین دوتا را به جایی برساند و خودش را و نوال را. گفته بود که می‌خواهد بفرستدشان کلاس موسیقی، شنا، نقاشی. گفته بود که می‌خواهد بهترین دانشگاه‌ها بروند و بهترین لباس‌ها را بپوشند. گفته بود که با یک مشت بچه توی صف کوپن و وسط بی‌پولی بعد از جنگ، نه خودش چیزی می‌شود و نه بچه‌ها» (همان: 29).

شخصیت منطقی و مثبت رسول و همچنین رسیدن به مرحله پذیرش در همان ابتدای کار، سبب شده است تا مراحل پیشین در او حضور و ماندگاری نداشته باشند؛ اما همین شتاب‌زدگی رسول در به پذیرش رساندن همسرش، و برخی از عوامل دیگر سبب می‌شود نوال نتواند مراحل سوگ را به خوبی طی کند، مهم‌ترین این عوامل عبارتند از:

4-2-1 عوامل محیطی

یکی از عواملی که در داستان به ایجاد اختلال روانی در نوال کمک کرده و مانع از رسیدن به مرحله پذیرش شده است، نبود همدلی و درک موقعیت او توسط اطرافیان بوده است. در داستان رسول نزدیک‌ترین شخصیت در زندگی نوال و دومین شخصیت اصلی و برجسته رمان است. او برخلاف نوال توانسته است خیلی زود فاجعه مرگ پسرشان را بپذیرد. همچنین، وی از نوال نیز پذیرفتن زود هنگام این واقعه را توقع داشته است: «رسول نوال را نبرد جنت‌آباد، گذاشتش خانه همسایه بماند. خودش رفت، تنها. و مُرده‌هایش را لای آن بدن‌های تکه‌تکه پیدا کرد ... رسول نشانه‌ای روی قبر شهران نگذاشت. نتوانست بگذارد. تا عصر ماند جنت‌آباد و وقتی برگشت نوال را، آنچه از نوال مانده بود، همراه زن و بچه‌های همسایه سوار ماشین کرد و آورد اهواز پیش مادرش. دیگر هیچ‌وقت حرفشان را نزد. سر خاک‌شان نرفت. خیراتی هم برایشان نکرد» (همان: 120-121).

بنابراین، رسل به نوال فرصت و مجال کافی برای ابراز سوگواری نداده است. همین امر باعث شده است نوال نتواند خودش را با شرایط پیش آمده، وفق دهد و مرگ عزیزان و از بین رفتن زادگاه و خانه‌اش را بپذیرد: «نوال بعد از آن خانه دیگر آدم نشد. وسط گریه گفته بود "مگه نگفته بودمت فقط تو گل سرخی‌های خودم غذا می‌خورم؟" رسول کف دست‌هایش را کوبیده بود

روی میز. بشقاب‌های سرویس بلوری که خریده بود و روی میز خانه مادرش جلو نوال چیده بود، بالا پریده و باز توی هم نشسته بودند. رسول خودش رفته بود از بازار سیروس اهواز خریده بودند. خودش تنها. هر چه به نوال التماس کرده بود نیامده بود. اَمَل یک ماهش بود و گریه‌اش از اتاق خواهر رسول بلند شده بود. رسول داد زده بود "غلط کردی. از این به بعد تو هر چی مو می‌گم غذا می‌خوری. هر کاری مو می‌گم می‌کنی. فردا هم خودم میرم خونه می‌گیرم، می‌ریم سر زندگی خودمون. لازم نکرده تو بیای". نوال رفت سمت اتاق. "مو غیر از خونه خرمشهرم جایی نمی‌رم". رسول شانهاش رو گرفته و برش گردانده بود سمت خودش. سر نوال تکان سختی خورده بود. رگ گردنش تیر کشیده بود. رسول گفته بود "خرمشهر سوخت، تموم شد. چرا نمی‌فهمی؟" (همان: 51). نوال با توجه به شخصیت آسیب‌دیده و روان‌پریشش، به زمان بیشتری نسبت به رسول برای طی کردن مراحل سوگواری نیاز دارد. فرصتی که رسول از او دریغ کرده و با شتاب‌زدگی سبب‌ساز اختلالات بزرگ‌تری در شخصیت نوال می‌گردد.

4-2-2) وراثت

نمی‌توان تأثیر وراثت را در توانمندی افراد در مدیریت کردن و پذیرفتن مشکلات و چگونگی مواجهه با پیشامدهای ناگوار، نادیده گرفت. نوال ضعیف است و در برابر حوادث تلخ زندگی به زانو در می‌آید. داستان، بخشی از این ضعف در برابر مشکلات را بر دوش وراثت گذاشته است. بهترین شاهد مثال این ادعا نیز تفاوتی است که میان دختران نوال، اَمَل و آنیس، وجود دارد. آنیس که قوی و سازگار با محیط است، شبیه پدر است و ویژگی‌های او را به ارث برده است. «به آنیس گفتم می‌رم دنبالش بگردم. طفلک گریه کرد از خوشحالی. اما به اَمَل نگفتم. ترسیدم دوباره حالش خراب شه. آنیس خیلی می‌فهمه خاله» (همان: 153)

برخلاف آنیس، اَمَل ضعیف و ناسازگار است و در مشکلات، آماده فروپاشی است. شباهت شدید فیزیکی و رفتاری اَمَل با نوال، مسأله رفتار و خلق و خوی ارثی را در داستان توجیه می‌کند. بنابراین، وجود شباهت رفتاری میان نوال و مادر او، علاوه بر اینکه بیان‌گر شیوه تربیتی اوست، مسأله وراثت را هم نشان می‌دهد.

4-2-3) تربیت خانوادگی

از دیگر عواملی که در داستان آمده است و از علل و ریشه‌های ضعف نوال در برابر پیشامدهای ناگوار و فقدان به شمار می‌آید، مسأله تربیت خانوادگی نوال است. رفتار مادر نوال که در داستان به آن فقط اشاره‌ای شده و نویسنده به آن چندان نپرداخته است، به رفتار نوال بسیار شباهت

دارد. واکنش‌های نادرست در مواجهه با مشکلات از مادر به نوال منتقل شده است: «مادر نوال عکسی بود در آلبوم «آقاش» با موی درست کرده، با خط چشم پهن، که گردن‌بند مروارید داشت و به جایی بیرون عکس نگاه می‌کرد. بالا، سمت راست. پسر عاموهاش از مادرش رؤیا ساخته بودند. می‌گفتند مال اینجا نبوده. خوشگل بوده. با آقای نوال نمی‌ساخته. نوال را زاییده و رفته» (همان: 169-170). این دقیقاً همان رفتاری است که نوال بعد از زایمان تهانی در پیش می‌گیرد.

5) نگرش زن‌ستیزانه و مردگرایانه

داستان هرس پس از آنکه شخصیت اصلی خود را با چهره‌ای بیمار و افسرده و روانی فروپاشیده نشان می‌دهد، در انتهای داستان با استفاده از شگردهایی نشان‌هایی از بهبود وضعیت روحی نوال و برگشتن دوباره او به زندگی ارائه می‌دهد. این شگردها که استفاده از نمادها و نشانه‌ها و برجسته کردن آنهاست، داستان را به سمت و سوی سورئال بودن می‌کشاند. پایان خاص و عجیب داستان و جوانه زدن نخل‌های سوخته به واسطه مادری کردن و عشق ورزیدن نوال به آنها، به گونه‌ایست که فضایی از امید و احساس شروع دوباره زندگی در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که علت این تغییر مثبت و به نوعی معجزه کردن نوال در داستان چیست؟

اگرچه داستان در این بخش به شدت به سوی نمادین شدن حرکت می‌کند، اما باز باید بتواند در علی و معلولی خود پاسخی به این سؤال مهم بدهد. برای پاسخ دادن به این پرسش دو دلیل اصلی می‌توان برشمرد که هر دو دلیل با رویکرد فمینیستی قابل بحث و بررسی است. در نگاه فمینیستی متن از منظر زنان مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد.

فمینیسم، جنبشی است که با هدف کسب استقلال و احیای حقوق طبیعی زنان شکل گرفته است. از مؤلفه‌های اصلی رویکرد فمینیستی، توجه به روان آسیب دیده‌ی زنان در جوامع سنتی و مردسالارانه و تبعیض جنسی و اقتصادی، جامعه‌شناسی بدن زنان و ... است (قاسم‌زاده، 1395: 191-194). کیفیت زندگی زنان در جامعه‌ی مردسالار، به‌شدت متأثر از اقتدار و سلطه‌ی مردانه است که گاهی مسبب ناآرامی و آشفتگی روانی زنان در جامعه می‌شود. این امر شکل دادن تصویر روشنی از هویت زنان را خدشه‌دار کرده است و تعادل روحی و روانی‌شان را به هم زده و اجازه‌ی شکوفایی را از ایشان گرفته‌است. تبعیض جنسی و اقتصادی، از اساسی‌ترین مؤلفه‌ها در نقد فمینیستی و از مهم‌ترین ظلم‌هایی است که توسط جامعه‌ی مردسالار به زنان تحمیل شده

است. فمینیست‌ها بر این باورند که وابستگی مالی زن به مرد، اسباب نابرابری و تبعیض‌های جنسی را فراهم می‌کند و تنها استقلال مالی می‌تواند زنان را از چنین تبعیضی برهاند. در داستان هرس نیز نویسنده، شخصیت اصلی داستان خود را زنی قرار داده است که به‌شدت به مردها وابسته است و زندگی خود را متکی به آنها می‌بیند. این عدم استقلال روانی و تکیه بیش از حد به مردان ریشه فرهنگی و تربیتی و محیطی دارد. شخصیت‌های دیگر داستان کمابیش همین باور را دارند و آن را به نوال که شخصیت اصلی داستان است، منتقل می‌کنند. رفتار تبعیض‌آمیز و خشونت‌بار رسول با دخترانش در مقایسه با رفتار احترام‌آمیز و همواره با محبت او با ناپسری‌اش، مهزیار، یکی از کنش‌های داستان برای نشان دادن فرهنگ مردسالارانه و زن‌ستیزانه در داستان است. رسول در هیچ‌جای داستان کمترین برخورد تندی با پسرش ندارد. اما به بهانه‌های بسیار کوچک مثل دیر بر سر میز غذا آمدن، دخترانش را و مخصوصاً دختر نوجوانش، امل، که بسیار به نوال شباهت دارد، تحقیر و تنبیه می‌کند: «و امل در اتاق را کوبیده بود و رسول زیر گوشش زده بود و دستش را کشیده بود و با چشم و گونه‌های سرخ نشانده بودش سر میز» (مرعشی، 1396: 138). این درحالی است که نسبت به مهزیار نگاهی ارجمندانه دارد: «[رسول] از لای قورباغه‌های مانده گذشت که دوباره برود سمت گاراژ و فکر کرد چه سخت بود، اگر پسرش کنارش نبود» (مرعشی، 1396: 81). از مهم‌ترین نشانه‌های گرایش فمینیستی داستان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

5-1) مضمون زن‌گرایانه

درون‌مایه داستان برخلاف نگاه شخصیت‌های داستان، زن‌گرایانه است و با نگاه زن‌ستیزانه به شدت مخالفت می‌کند. داستان چند درون‌مایه اصلی دارد: نخست اینکه جنگ، عامل نابودی انسان‌ها، به سوگ نشستن و ایجاد اختلالات و بیماری‌های روانی در آنهاست. دوم اینکه نگاه زن‌ستیزانه و مردگرایانه، عامل فروپاشی روان زن و مانع رسیدن زن سوگوار به مرحله پذیرش است. سوم اینکه دور شدن از دنیای مردان (زندگی در دارالطلعه) و نزدیک شدن به زمین و طبیعت، کمک می‌کند زن سوگوار به مرحله پذیرش نزدیک شود.

5-2) همسویی زبان راوی با نوال

در هر روایتی که فقط گفتگو نباشد (مانند نمایشنامه)، حداقل یک راوی وجود دارد. راوی، به‌ویژه در ادبیات مدرن در متن جایگاه بسیار مهمی دارد. زیرا راوی، منبع انتقال اطلاعات و القای احساسات در روایت است. بنابراین، لازم است که میزان اعتبار و قابل اعتماد بودن راوی در متن

بررسی شود. در روایت‌شناسی مدرن، جایگاهی ویژه باعنوان قابل اعتماد بودن راوی در نظر گرفته شده است. از این منظر، اقسام راوی را می‌توان به راوی قابل اعتماد و راوی غیرقابل اعتماد تقسیم کرد. در داستان، راوی ممکن است نویسنده‌ای باشد که از زبان خودش حرف می‌زند یا صورتک من دیگر نویسنده باشد که نشانه‌ها و ویژگی‌هایی از خود نویسنده دارد و یا ممکن است یکی از شخصیت‌های داستان باشد که نویسنده او را برای بازگویی داستان خلق کرده است. این راوی اقسامی دارد که یکی از آنها راوی غیرقابل اعتماد است. این راوی الزاماً دروغگو نیست. راوی غیرقابل اعتماد، کسی است که ممکن است از روی سادگی و نادانی یا روان‌پریشی و یا تعصب وقایع را درست نبیند و گزارش‌هایی اشتباه بدهد. راوی مفسر یا دخالتگر، راوی دانای کلی است که آزادانه و مکرر، روایت «داستان» را قطع می‌کند و درباره شخصیت‌ها و حوادث داستان توضیح می‌دهد و اظهار نظر می‌کند (میرصادقی، 1387: 163-171). غیرقابل اعتماد بودن راوی به معنای خطای همه‌جانبه راوی در روایت یا تفسیر آن نیست. «راوی شاید کمتر یا بیشتر اعتمادپذیر باشد؛ به عبارت دیگر (بخش‌هایی از) سخنان او ممکن است برپایه همان روایت، کمتر یا بیشتر شایسته اعتماد باشند. (پرینس، 1391: 20). مشخص کردن وضعیت قابل اعتماد بودن راوی در فهم درست و دقیق داستان بسیار مؤثر و لازم است. «روایت غیرقابل اعتماد و راوی نامعتبر همواره روایت‌شنو و خوانندگان را به زحمت می‌افکند و در فرایند فهم مخاطب خلل و تردید ایجاد می‌کند» (قاسم‌زاده و خدادادی، 1396: 147-173). بنابراین نکات، می‌توانیم بگوییم راوی «هرس» راوی‌ای قابل اعتماد نیست، زیرا؛

اولاً نگاه او جانب‌دارانه است و هم‌سو با نگاه زن‌ستیزانه و مردگرایانه شخصیت اصلی داستان (نوال) است. بنابراین، این‌طور به نظر می‌رسد که نگرش و باور او با نگرش و باور نویسنده که نگرشی زن‌گرایانه و فمینیستی‌ست، هم‌سو نباشد. حتی اگر این نگرش ضدفمینیستی، فقط در سطح زبان راوی بوده باشد و در لایه‌های عمیق‌تر با نویسنده هم‌داستان باشد، اما چون در سطح زبان او با نگرش نویسنده (درنمایه داستان) و با لایه‌های پنهان زیر زبان خود دوگانگی و شکاف وجود دارد، راوی را نمی‌توان قابل اعتماد دانست. جانب‌داری و همدلی متعصبانه با شخصیت داستان که نگاه ضدزن دارد، یکی از دلایل غیرقابل اعتماد بودن راوی این داستان به شمار می‌آید: «نوال می‌دانست وقتی پسرش را بگذارند توی بغلش دیگر از هیچ چیز نخواهد ترسید. چرا بترسد؟ یک مرد داشت می‌آمد به خانه‌اش. مردی که مال خود خودش بود» (مرعشی، 1396: 70).

ثانیاً توصیفات و گزارشات باورناپذیر و غیرمنطقی راوی در برخی از جاهای متن، نشان‌دهنده عدم سلامت کامل روان راوی‌ست. به نظر می‌رسد خود راوی هم از همان بیماری نوال که دنیا

را خالی از مرد می‌بیند و توهم فقدان مردان را دارد، رنج می‌برد. این مسأله در داستان بارها از زبان راوی بیان شده است که نشان‌دهنده تشویش و اضطراب ذهنی او نسبت به از دست دادن مردهاست. «هزاربار گفته بود که مردها دارند برمی‌گردند و مردها دارند به دنیا می‌آیند. شاید هم راست می‌گفت» (همان: 29). گویی راوی نیز همانند نوال، مردان را تنها تکیه‌گاه خود می‌داند و ترس از فرو ریختن دیوار حمایت‌گر آنها را دارد: «مهزبار پسرش بود. پسر خودش و نوال. برادر دخترهایش. مهزبار همیشه پسرش بود. پسر خود خودش» (همان: 47).

در داستان، نشانه‌هایی از همدلی آشکار راوی با نوال را می‌توانیم تشخیص دهیم: «او نمی‌گذاشت همه چیز خراب شود. او یک پسر از دنیا می‌گرفت. چیز زیادی که نمی‌خواست. فقط یک پسر به جای همانی که مرده بود. به جای همه مردهایی که جنگ از او گرفته بود. در دنیای به این بزرگی یعنی فقط یک پسر سهم او نبود؟» (همان: 57)؛ «قلب نوال از چیزی خالی شد. حتماً از خستگی بود. از درد. نباید نگران می‌شد. کمی که می‌گذشت و خستگی این سه ماه از تنش در می‌رفت، به این بچه عادت می‌کرد. آن وقت دنیا دوباره امن می‌شد. این بچه مرد بود، پسر خودش بود. زود برایش آشنا می‌شد» (همان: 72).

علاوه بر نگاه همدلانه راوی با نوال، نگاه اغراق‌آمیز و حتی خطای دید راوی در داستان نیز آمده است: «رسول که رفت کویت، خانه نوال هم مثل شهر بی‌مرد شد. نوال از خانه بی‌مرد می‌ترسید. فقط خودش بود و دختری در شکمش و دخترهایش، و جای خالی رسول. مادر و خواهرهای بی‌شوهر رسول هم بودند که می‌آمدند و شب می‌ماندند و می‌رفتند. تلویزیون هم دیگر مرد نداشت. اخبار را زنی با مقنعه بلند شیری می‌گفت. هر روز، هر ساعت. مادر رسول از قصاب‌های زن و سبزی‌فروش‌های زن خرید می‌کرد» (همان: 71).

3-5 نشانه‌ها و نمادهای زن‌گرایانه

اگرچه داستان «هرس» جزو داستان‌های نمادین محسوب نمی‌شود، اما نمی‌توان کارکرد برجسته نشانه‌ها و نمادها را در این داستان نادیده گرفت. نشانه‌ها و نمادها در متون، بخشی از معانی پنهان در متن را رو می‌کنند و در بسیاری اوقات به معنای ثانوی متن اشاره دارند. در این داستان نشانه‌ها و نمادهایی وجود دارند که نگاه فمینیستی و زن‌گرایانه متن را آشکارتر می‌کند:

5-3-1 دارالطلعه

مکان‌ها در داستان‌های نمادگرا و نمادین، جایگاه ویژه‌ای دارند. در «هرس»، بخش بسیار مهمی از کنش‌های داستان در مکان خاص و مرموزی اتفاق می‌افتد به نام دارالطلعه. دارالطلعه، جایی

است که مردان در آن راه ندارند و پر است از زنان آسیب‌دیده‌ای که از نظر نگرش زن‌ستیزانه دیگر عقیم و بی‌دنباله و ناکارآمد هستند. «تی‌جا همه مثل همیم؛ گاومیشا، زنا، نخلا. همه عقیم، تنها، بی‌دنباله، همین چند روزیم. بمیریم تموم می‌شیم» (همان: 40). اما اتفاق جالبی که در این مکان زنانه و بدون مرد می‌افتد، بسیار قابل تأمل و توجه است؛ زن‌های اینجا نه تنها از مردانشان به هر دلیلی (مثل کشته شدن در جنگ) محروم و بی‌نصیب مانده‌اند، معمولاً نقصی در ظاهرشان نیز دارند: «زنی که اول آمد تو پیر بود. پیر و بلندقد و راست. سرش از تنش پیرتر بود»، «زن دوم نیمی از صورتش را با شیله پوشانده بود. پیشانی و ابروها و یکی از چشم‌ها را» (همان: 98). وجود اغراق‌آمیز نقص در ظاهر زنانه که همواره در ادبیات مورد تأکید و توجه بوده است و ظاهر زیبا و مردانه‌پسند زنان، متون ادبی را پر کرده است، به نوعی اعتراض به این نگاه مردگرایانه است.

از طرف دیگر همین مکان بدون مرد است که در نهایت می‌تواند حال نوال را نه تنها بهتر کند، بلکه در او معجزه‌ای خاص که با منطق متعارف چندان قابل قبول نیست خلق کند. زنده کردن زمین و نخلستان سوخته توسط زنی طرد شده و محروم از دنیای مردان، این معنا را به ذهن القا می‌کند که در جوهر زنانگی زن نیرو و قدرت عجیبی برای زندگی و حیات دوباره و مقابله با مرگ (جوانه زدن نخل‌های سوخته و مرده) وجود دارد. این نیرو در داستان همان «عشق مادرانه» است. در واقع، دارالطلعه با اینکه دور از مردها و تنها توسط زن‌ها اداره می‌شود، جایی است برای رشد و خودشکوفایی زنان و ترمیم زخم‌های آنها. به عبارت دیگر، جایی که مردها نباشند زنها رشد و سلامت بهتری دارند و این هماهنگی با نگاه فمینیستی است.

5-3-2) نخل

درخت از عناصری است که به‌خوبی ظرفیت نماد شدن را در یک متن دارد. «درخت به طور کلی، چون ریشه‌هایش در زمین فرو می‌رود، و شاخه‌هایش در آسمان بالا می‌رود، به عنوان نماد ارتباطی میان زمین و آسمان شناخته شده است» (گربران و شوالیه، 1388: 189) انتخاب هوشمندانه و برجسته‌نمایی آن در داستان، علاوه بر کمک به پیش‌برد داستان و ایجاد فضاسازی خوب و هماهنگی با متن، به دلیل ارتباط خاصی که در داستان میان آن و انسان برقرار شده، به او جنبه نمادین بخشیده است. انتخاب نخل در داستان که از درختان عجیب در طبیعت و بیشتر خاص منطقه جنوب است، به نمادین بودن آن و این‌همانی آن با انسان کمک بیشتری کرده است. شباهتی که میان نخل و انسان وجود دارد، قابل توجه است. نخل، تنها درختی است که برخلاف سایر درختان، اگر سرش قطع شود، می‌میرد و از این جهت به انسان شباهت دارد.

علاوه بر این واحد شمارش نخل، مانند انسان «نفر» است. در «هرس»، درختان نخل، نماد زندگی هستند. آنجا که در اثر جنگ مانند انسان‌ها می‌سوزند و از بر و بار می‌افتند، زندگی تمام می‌شود. نخلستان محل کسب درآمد و به نوعی ادامه حیات زنان دارالطلعه است. در این داستان، ارتباط میان زن و درخت در جایی به اوج خود می‌رسد که میان نوال و نخل‌های سوخته ارتباط عاطفی تنگاتنگی ایجاد می‌شود و حاصل و نتیجه این رابطه عاطفی به شکل جوانه زدن نخل سوخته و حیات دوباره خودش را نشان می‌دهد. این ارتباط میان انسان و درخت در فرهنگ‌ها و آیین‌های گذشتگان وجود داشته و به امید افزایش قدرت باروری (زندگی) صورت می‌گرفته است. «آیین دراویدی‌ها، در وصلت عرفانی میان درختان و افراد بشر بدین خاطر است که ظرفیت زایش زن را افزایش دهد» (همان: 196)

در داستان هرس، به اعتقاد نوال زندگی مترادف است با تولد فرزند پسر. در پایان داستان جوانه‌هایی که بر درختان سوخته نخل روئیده است، می‌تواند نماد تولد دوباره پسران نوال و آغاز دوباره زندگی برای او باشد. در فرهنگ نمادها آمده است: «نمادگرایی درخت از نظر جنسیت دو وجهی است. درخت زندگی ممکن است در اصل به عنوان یک صورت نر - ماده اولیه ملحوظ شود. اما در حیطة جهان پدیده‌ها، ساقه‌ای که به طرف آسمان قد برافراشته، که نماد نیرو و قدرت عظیم خورشیدی است، آلت مذکر است، و تصویر الگوی ازلی پدر است» (همان: 198).

در داستان هرس نیز نمونه‌های فراوانی از مهم بر شمردن نخل وجود دارد: «این نخل‌ها مانده بودند جایی که هیچ مردی زنده نمانده بود. سوخته، مرده، اما سر پا. نخل‌ها نگهبان روستا بودند. لشکری همیشگی. همان مردهایی که نوال دنبال‌شان می‌گشت. مردهایی که در شهر نمی‌دید» (مرعشی، 1396: 181).

5-3-3 زمین

رابطه تنگاتنگی که میان زن و زمین و مادر و وطن (زادگاه) وجود دارد: «زمین از نظر نمادین مقابل آسمان است و به عنوان اصل منفعل در برابر اصل فعال؛ وجه مونث در برابر وجه مذکر هستی؛ تاریکی در برابر نور» (گربران و شوالیه، 1388: 461). در داستان هرس این‌همانی و شباهت بسیار زیاد زن و زمین که وجه شبه‌شان زاینده‌گی و حیات‌بخشی است، بسیار دیده می‌شود: «زمین، مانند مادر، نماد باروری و نوزایش است» (همان: 464). همان‌طور که «زمین نماد وظایف مادرانه است» (همان: 462)، در داستان هرس این وظیفه مادری زمین، با نشان دادن نخل‌های سوخته و عقیم بودن زمین با خلل مواجه شده است، نوال نیز در انجام وظایف مادری خود درمانده است. همان‌طور که «زمین میدان کشمکش وجدان و آگاهی در وجود آدمی

است» (همان: 467)، همین کشمکش در روان نوال نیز وجود دارد. وجدان نوال، او را به خاطر رها کردن دخترش، تهانی، آزار می‌دهد. از طرف دیگر، نوال می‌داند و آگاه است که برای حفظ زندگی و حیات، روان خود و خانواده‌اش باید چشم از دخترش بردارد.

4-5) ماه‌گرفتنی صورت زنان

کسوف یا خورشید گرفتگی و خسوف یا ماه‌گرفتگی در باورهای قدیم و عامه از نشانه‌های وقوع بلا محسوب می‌شده است. در فرهنگ نمادها آمده است از آنجا که این پدیده‌های طبیعی نشانه ناپدید شدن نور بوده‌اند، تقریباً در همه فرهنگ‌ها یک پدیده سوگ‌آور محسوب می‌شده‌اند: «وقتی ماه خسوف می‌افتد عقیده عوام این است که ازدها او را گرفته و به آواز تشت مس، او را رها می‌کند» (شمیسا، 1386: ذیل مدخل ماه). در واقع در باورهای عامیانه «کسوف و خسوف نشانه نحوست هستند و از وقایع شوم خبر می‌دهند» (گربران و شوالیه، 1388: 562).

در هرس نیز لکه کسوف یا ماه‌گرفتگی در صورت بسیاری از زنان دیده می‌شود. این نشانه که از بین برنده زیبایی زن در صورت آنهاست، همان دلالت‌های پدیده کسوف را در میان فرهنگ عامه نیز دارد. در داستان از زبان زنی که بچه نوال را در هنگام زایمان عوض کرده چنین گفته می‌شود: «نسیبه گفت: تو جنگ جنازه‌ی یه بچه‌یه دادم مادرش. دستش نبود. مادرش جنازه‌یه دید نشست رو خاکا. گفت بچه‌م غصه می‌خوره بی دست. دستشه پیدا کن. هیچ گریه نمی‌کرد. فقط می‌گفت دستشه پیدا کن. برگشتم سردخونه‌ی بیمارستان. یه دستی پیدا کردم. نمی‌دونستم مال کیه. پیچیدمش تو پارچه و بردم گذاشتم تو بغل مادرش. دستمه بوسید، جنازه‌شه برداشت رفت. فرداش که بیدار شدم صورتم ئی طور بود. نوال نگاه کرد به صورت نسیبه. ماه گرفتگی‌اش انگار جای سیلی دستی خونی بود که به صورتش زده باشند» (مرعشی، 1396: 126-127).

نتیجه‌گیری

رمان هرس، با نگاهی فمینیستی هم عوارض و آسیب‌های جنگ را بر روی روان انسان و تا حدودی بر روی طبیعت و جامعه نشان داده است و هم نقش عوامل محیطی، وراثت و تربیت خانوادگی را در تشدید و ماندگاری آسیب‌های یاد شده با زبانی روان و ساختاری منسجم به تصویر کشیده است. این رمان طی نشدن طبیعی مراحل پنج‌گانه سوگ براساس نظریه کوبلر راس را (یعنی مراحل شوک یا انکار، خشم، چانه‌زنی، افسردگی، پذیرش) در زن سوگوار داستان، نهال، عامل مهمی در به هم ریختگی سامان روانی او معرفی می‌کند؛ عاملی که خود ناشی از فضای ضد زن حاکم در جامعه و تفکر شخصیت‌های دیگر داستان است. عدم همدلی و عدم

درک موقعیت دردناک وی توسط دنیای مردان (همسر او) از مؤلفه‌های تشکیل دهنده این فضای ضد زن است. نویسنده با تصویر مکانی نمادین و جدا شده از دنیای مردان نشان داده است که زنان نه تنها نیازی به اتکا به مردان ندارند، بلکه دور شدنشان می‌تواند موجب خودشکوفایی و زندگی دوباره برای خود و طبیعت پیرامونشان باشد. نویسنده با استفاده از شگردهایی چون راوی متعصب و غیرقابل اعتماد و نیز استفاده از نشانه‌ها و نمادها توانسته است این نگاه تحقیر و تبعیض‌آمیز به زن را به تصویر بکشد.

منابع

- پرینس، جرال (1391). *روایت‌شناسی*. ترجمه محمد شهبا. تهران: مینوی خرد.
- شمیسا، سیروس (1386). *فرهنگ اشارات ادبیات فارسی*. ج دوم. تهران: میترا.
- قاسم‌زاده، سیدعلی؛ خدادادی، فضل‌الله (1396). «عناصر ساختاری و معیارهای بازشناسی بی‌اعتباری راوی در روایتگری». *روایت‌شناسی*. ش 1. صص 147-173.
- قاسم‌زاده، سیدعلی؛ خدادادی، فضل‌الله (1395). «مؤلفه‌های نوشتار زنانه در رمان سرخی من از تو». *زبان و ادبیات فارسی*. ش 80. صص 181-205.
- کوبلر راس، الیزابت (1386). *آشتی با مرگ*. ترجمه مهدی قرچه‌داغی. تهران: اوحدی.
- گربران، آلن؛ شوالیه، ژان ژاک (1388). *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضایی. ج 4. تهران: جیحون.
- مرعشی، نسیم (1396). *هرس*. تهران: چشمه.
- میرصادقی، جمال (1387). *راهنمای داستان‌نویسی*. تهران: سخن.

